

حجت مسلمانی من

مسلمان شدن من چند دلیل داشت، اول آن که بسیاری از دوستان من مسلمان بودند من هم دوست داشتم مثل آنها آزاد باشم. نه آن که در چنبره و حصار تشکلات بهائیت باشم. در دوران انقلاب من حدوداً ایزده، دوازده ساله بودم بعد از آن هم که جنگ پیش آمد مسلمانان را مدد می‌کردم که چطور خالصانه به دین، ملت و وطن خود عشق می‌ورزند. من هم دوست داشتم مثل آنها باشم، دوم آن که سوالات زیادی در ذهنم نسبت به بهائیت وجود داشت، افکار و عقاید مسلمانان با عقاید ما خیلی فرق داشت. رفتار مسلمانها خیلی بهتر و آزادانه‌تر از ما بود. گرچه طبق تعالیم فرقها، ما خود را برتر از آنها می‌دانستیم. با این وجود سوالاتی برای من پیش آمد! لذا از مسوولانمان یعنی همان کسانی که جزء محفل (خادمین) بودند، پرسیدم. عکسالعمل آنها در مقابل سوالات جزئی من تند و پرخاشگرانه بود.... هم من سوالات مرا بیشتر تشویق می‌کرد که تحقیقات خود را دنبال کنم و عاقبت به همراه همسر سابقم پس از تحقیقات و مطالعات زیاد، پی به بطالت و ساختگی بودن بهائیت بردم و مسلمان شدم.

جرات ابراز ندارم

من با یکی از بهائیان همدان که حدود 70 سال سن داشت بعد از مسلمان شدنم صحبت کردم. گفتم شما تاکنون خودت هم پی برده‌های که بهائیت اعتقادی نیست که قبول داشته باشی، بطلان آن را می‌دانی پس چگونه تاکنون اقدامی نکرده‌ای؟ او دستش را روی قرآن گذاشت و گفت من خیلی وقت است که مسلمان شده‌ام در دل خود مسلمان هستم ولی جرات ابراز آن را ندارم. چون سنی از من گذشته است و می‌ترسم در آن سن به امر تشکلات بهائیت زن و بچه‌ها مرا رها کرده و آواره شوم.... به هم من خاطر نمی‌توانم مسلمانی خود را علناً اعلام کنم!

زمانی که آن پدرمرد گفت: مسلمان شده‌ام به دنبال آن کتاب مقدس بهائیان را آنچنان به زور من کوبیدم که من از ترس گفتم من که علناً هم مسلمانیم جرات چقدر من کاری را ندارم چطور چقدر من کردی؟ در جواب گفت: من اصلاً اعتقادی به بهائیت ندارم مجبورم در آن سن پدری به خاطر آن که بچه‌ها من تنها من نگذارند بسوزم و بسازم..

طواف سربازان اسرائیلی دور مقام اعلی

همسایه‌های داشته من به نام شهین خانم که یهودی بود. آن زمان نزد یک به 30 درصد جمعیت همدان یهودی بودند و یک بار به اسرائیل رفته بود و زمانی که برگشت آن گونه در بن بهائیان سخن می‌گفت که: هرگاه سربازان اسرائیلی می‌خواهند به جنگ با اعراب و فلسطینی‌ها بروند دور مقام اعلای شما (بهائیان) طواف می‌کنند تا در آن جنگ پیروز می‌دان شوند! این نهایت ساسی بودن آن فرقه را می‌رساند و پسرش هم که جزو سربازان اسرائیلی بود برای مدتی که به آن ران آمده بود طبق چیزی که قبلاً به او دیکته کرده بودند در جمع بهائیان آن شعار را می‌داد که ما بهائیت را آنقدر قبول داریم که برای پیروز شدن در جنگ دور مقام اعلای شما طواف می‌کنیم. بهائیان هم که آن را می‌شنیدند، اظهار سرور و خوشحالی می‌نمودند.

حسین فلاح، یک نجات یافته از بهائیت